



بغض ابرها

(مجموعه داستان)

نویسنده:

درویش کشاورزیان

سرشناسه	: کشاورزبان، درویش، ۱۳۳۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: بغض ابرها (مجموعه داستان). درویش کشاورزبان
مشخصات نشر	: استهبان: سته بان، ۱۳۹۹ .
مشخصات ظاهری:	: ۲۶۲ ص: ۱۴/۵ * ۲۱/۵ س م .
شابک	: ۶-۶۲-۶۰۳۳-۶۲۲-۹۷۸ / ۳۵۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی:	: فیبا
موضوع	: داستان های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Short stories, Persian -- ۲۰th century :
رده بندی کنگره	: PIR۸۳۵۸
رده بندی دیویی	: ۸ فا ۳/۶۲ :
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۴۰۳۱۱۳
وضعیت رکورد	: فیبا



انتشارات سته بان
SETAHBAN

عنوان کتاب: بغض ابرها
گردآوری و نگارش: درویش کشاورزبان
چاپ: نخست، ۱۳۹۹/۹/۹ / قطع: رقعی / شمارگان: ۳۰۰ نسخه
تعداد صفحه: ۲۶۲ صفحه / شماره نشر: ۲۸۲
طراحی جلد: محبوبه زمردی، خدمات چاپ پاسارگاد، جواهری تلفن: ۰۹۱۷۷۳۲۶۷۵۶
چاپ و صحافی: مرکز چاپ
ناشر: انتشارات سته بان، استان فارس، استهبان، خیابان میثم، پلاک ۱۰
کد پستی: ۷۴۵۱۸-۳۳۳۳۶۴ تلفن: ۵۳۲۲۸۶۳۳-۰۷۱ همراه: ۰۹۳۷۲۷۷۲۹۱
پست الکترونیک: Setahban.publication@gmail.com

فهرست مطاب

۹.....	پیش گفتار.....
۱۲.....	«برای سنگ قبر خودم».....
۱۲.....	«پیش از مرگ واویلا نگیر».....
۱۶.....	«صفات پیروزی».....
۱۷.....	«حریص».....
۱۸.....	«جگر سوراخ».....
۱۹.....	«یکی از آمار اضافه شد».....
۲۰.....	«فضول بردن جهنم کف هیزمش تر است».....
۲۲.....	«آنها چه می گفتند».....
۲۳.....	«ساحلی غم انگیز».....
۳۸.....	«عشق نامیزان».....
۴۵.....	«اراده مُرده».....
۴۸.....	«خواب در بیداری».....
۶۶.....	«اشکهای دریا».....
۸۱.....	«کولی».....
۸۳.....	«ریش بلبلی».....
۸۴.....	«بند خرت را دراز نبند».....
۸۵.....	«گردو بشکن، سرم بشکن، نرخم نشکن».....
۸۷.....	«محمود با غم».....
۸۸.....	«طوفان در جزیره‌ی آرام».....

- «ما به کچل شدیم رازی کچل بهما میکند نازی» ۹۲
- «پلاسکو کار» ۹۳
- «سرما در بهار» ۹۴
- «عمو موشکک و خاله قضوک» ۱۱۰
- «بادبان شکسته» ۱۱۲
- «از کاشت تا سفره» ۱۱۴
- «گاو لته‌خوار گوساله‌اش هم لته‌خوار میشود» ۱۲۱
- «دردت بگو» ۱۲۲
- «خدا مرا کرده بلبل» ۱۲۳
- «قره‌بلاغ» ۱۲۵
- «میرداماد» ۱۲۶
- «عشقهای سوخته» ۱۲۸
- «صداقت» ۱۳۱
- «عشق نافر جام» ۱۳۵
- «از کدخدا میگم برایت زن بگیره» ۱۴۴
- «مگر سگم گرفته که دواش آرد باقله باشد» ۱۴۵
- «پایت را بهاندازه گلیم خودت دراز بکن» ۱۴۶
- «هر راهی بهراهداری سپردند» ۱۴۷
- «گاو مُرد نره بُرید» ۱۴۸
- «خدا کند جل خر هیچ عربی در خانه کسی نیفته» ۱۴۸
- «نه شیر شتر میخوام نه دیدار عرب» ۱۴۹
- «عاشق شدن کولی» ۱۵۱

۱۵۲	«آش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته»
۱۵۳	«هرچه کنی با خود کنی»
۱۵۴	«از بخت من لولی دل سوخته»
۱۵۵	«شانس لنگ»
۱۵۹	«چنگ مال»
۱۶۱	«عروس عادل»
۱۶۳	«جانشین شغال»
۱۶۶	«سر شبی عاشق شد دم صبحی فارغ شد»
۱۶۸	«قربون بند کیفتم تا پول داری رفیقتم»
۱۷۰	«عشق پلید»
۱۷۳	«زبان بیتابتر از آتش»
۱۷۷	«جزیره‌ی غمناک»
۱۸۴	«عشق در التهاب»
۱۹۳	«خنده خر»
۱۹۴	«عقل خر»
۱۹۴	«به اندازه یک کلاغ هم شرم و حیاء!»
۱۹۶	«سلام عرب بدون طمع نیست»
۱۹۷	«کی دیده تا سال دیگر»
۱۹۸	«کره یاغ کردم»
۱۹۸	«سر اره پا تیشه»
۱۹۹	«بادمجان»
۲۰۰	«این گوی این هم میدان»

۲۰۱	«روباه»
۲۰۱	«عشق فارغ»
۲۰۳	«خاله پیرزن»
۲۰۴	«راضی»
۲۰۴	«روباه»
۲۰۵	«نارنج و ترنج»
۲۰۸	«صبر»
۲۱۰	«غمهای سرگردان»
۲۱۸	«عشق بازو»
۲۲۵	«فرار و حشت»
۲۳۳	«عرب درازی»
۲۳۴	«آرزو بهدل»
۲۳۶	«طوفان در بهار»
۲۴۰	«آیا قلبها هم میزنند»
۲۴۴	«هفت مردهای»
۲۴۷	«عزرائیل»
۲۴۷	«بینی»
۲۵۰	«عشق بیداری»
۲۵۳	«چوب استاد بهز مهر پدر است»
۲۵۵	«دعوی زرگری!!»
۲۵۷	«چغندر یا پیاز شکر خدا!!»
۲۵۸	«هر کس که ندانست»

پیش گفتار

درویش کشاورزیان مشهور به آقا بابا تولد ۱۳۳۳/۶/۳ گرده استهبان،
متخلص به پیر پریشان

چطور شد که من نویسنده و شاعر شدم؛ با جناب استاد محمدرضا
آل ابراهیم رفت و آمد کمی داشتیم، یک روز عصر تقریباً برج ۸۷/۷/۷
رفتم به دیدن استاد آل ابراهیم؛ پشت در کوچه که رسیدم زنگ در را به
صدا آوردم. آن هم داخل حیاط پشت در بود. در را گشود پس از سلام و
احوالپرسی متوجه شدم عازم رفتن جایی هست. از ایشان سوال گرفتم
فرصت، مثل اینکه می خواستی جایی تشریف ببری؟ جواب داد: شما
بفرمائید من نمی روم. گفتم: می خواستی کجا تشریف ببری؟ جواب داد:
می خواستم بروم انجمن شعر و داستان، من هم مشتاق شدم گفتم برویم،
من هم می آیم همراه وارد کلاس شدیم. من که بجز شعرهای محلی
خودمانی شعر دیگری نمی شناختم. وقتی هنجویان غزل یا مثنوی و
حتی داستان می خواندند. پیش خودم می گفتم اینها که شعر نیست. اما
از انجمن خوشم آمد. چند جلسه آمدم انجمن، اما با کتاب شعر و داستان
ناآشنا بودم. نظر به اینکه من بیشتر در بیابان دنبال درختکاری و یا
دامداری بودم. ولی عشق شعر و داستان در سرم یک دشت پر از لاله شعر
و داستان جوانه زد من آنها را آبیاری کردم. یک روز به منزل استاد آل
ابراهیم رفتم از ایشان سوال گرفتم کتاب محیا نداری؟ جواب داد: یک
جلد دارم، زحمت کشید کتاب را آورد مطالعه کردم گفتم آن چیزهائیکه
من می دانم. این نیست استاد به من گفت کجائی؟ به قول امروزی ها
دوزاریم کج بود، نیفتاد. جواب دادم همین جا گفت برو هر چه می دانی

بنویس. جواب دادم: انشاء الله می نویسم. خوشبختانه چند روز گذشت. گذارم به شیراز افتاد چشمم به کتابخانه شاهچراغ افتاد. رفتم داخل کتابخانه چشمم را به هر سو می چرخاندم، متوجه می شدم هر قفسه ای صدها کتاب در دل خود جای داده است. اما هر کتابی بنام یک نویسنده و یک کتاب بنام یک شاعر، راستی پیش خودم گفتم: من هم کمتر از آنها نیستم، باشه بگو با دوم ابتدائی باشی. خدا بزرگ است. در دلم گفتم می نویسم انشاء الله می نویسم بله می نویسم بله کتاب محیا را همان سال ۱۳۸۷ به چاپ رساندم، در مورخه ۱۳۹۲ دومین کتاب بنام گوشه ای از فرهنگ مردم گرده به چاپ رساندم. و چاپ دوم گوشه ای از فرهنگ مردم گرده را در مورخه ۱۳۹۵ به چاپ رساندم. و حال انشاء الله سومین کتاب شعر بنام بادهای جسته و چهارمین کتاب داستان بنام بغض ابرها آماده چاپ می باشد.

امیدوارم که چاپ پنجمین کتاب و کتاب های دیگری را در سرم پرورش دهم. در همین جا از کسانی که در مورد کتاب من یاری و راهنمایی نمودند، تقدیر و تشکر کنم از جناب آقای استاد محمدرضا آل ابراهیم و خانواده محترمشان که زحمت انتشارات کتاب را به عهده دارد بدون مضایقه و بدون آخم انجام می دهید. امثال من و همه را یاری می دهد تقدیر و تشکر می نمایم.

از خانواده محترم بخصوص همسر بزرگورم که همیشه مثل کوه پشت سر من مقاوم بوده و باعث دلگرمی من می شد و از کبری بوستانی تقدیر و تشکر می نمایم.